



(حاجی محمد)

حاجی محمد برادرم را بجرم جوان بودن ، تیرباران کردند

نوشته ی : قوت "نیرو"

هنگامیکه خبر یا گزارشی از انفجار ، انتحار ، سربریدن و تیرباران شدن را میشنوم ، بفکر (حاجی محمد) می افتم که چه کسانی باز مانند او بجرم جوان بودن یا پیر بودن ،...و انسان بودن ، حیات خود را از دست داده باشند. اگر صحبت از یتیمی که پدر یا مادر خود را در اثر اینگونه حالات ناگوار از دست داده باشند شود، در فکر (مراد محمد، حسنا، نصیراحمد و زهرا) یتیمان (حاجی محمد) می افتم که آنها نیز برای ابد از لبخند و آغوش گرم پدری و از سرپرستی او محروم ماندند. یا وقتیکه به البوم فامیلی ام نظر می

اندازم ، چهره معصومانه ی او، ذهنم را بیاد آندوره های شاد و آرام می اندازد که با صد ها امید و آرزو بآینده و فارغ از غم و غصه زندگی میکردیم . یاد خاطرات او و بعد ، شهادت مظلومانه اش ، بغض گلو گیرم میشود و اشک در چشمانم حلقه میزند و این غم و اندوه ، همواره عذابم میدهد . من ریختن این همه اشک ، بر روی کاغذ و شریک ساختن آنرا با دوستان ، تسلی قلب خود پنداشتم و اینک بشرح ماجراء می پردازم :

حاجی محمد دومین فرزند ، در خانواده ای ما چشم بجهان کشود و مایه خوشی و شادمانی خارج از وصف ، برای پدر و مادر گردید و خدا را سپاس گفتیم که پسر و مادرم فرزند دیگری و بمن همراه و همبازی عنایت فرمود . روز گاری گذشت ، او شامل مکتب ابتداییه ای زادگاهش (قریه شدوج) شد. آنرا ختم کرد اما بسبب تنها بودن پدر در پیشبرد امورات زندگی روزمره ، تحصیل را ادامه نداد و بعنوان نان آور خانه دستیار پدر در کارهای دهقانی و مالدار ی گردید . او دشواریهای دیگر زندگی را نیز تجربه کرد، منجمله سپری نمودن خدمت عسکری بعنوان دین ملی و اجباری ، که دوره مکلفیت را در قطعه 24 بدخشان و دوره احتیاط را در گارنیزیون قوای هوایی مزار شریف با تمام رسانید. بعد از اداء دین مکلفیت عسکری دو باره بزادگاهش برگشت و مصروف کارهای دهقانی و دکان داری شد و ازینطریق قوت و لایموت برای فامیلش تدارک میدید. اما با تأسف درین مرحله ای از زندگی اش وضعیت امنیتی ولسوالی شغنان به بیثباتی و بد امنیتی در حرکت بود. زیرا :

مجاهدین مناطق همجوار شغنان ، تحت قومندانی (بصیرخان خالد) و سایر قومندانان با یک معامله وارد شغنان شدند و حاکمیت خود را بر شغنان تحمیل نمودند. در ابتداء مردم شغنان ازین اقدام مجاهدین حمایه و همکاری خود را با فرمانروایان جدید آغاز کردند. کار و روز گار مردم بروال نورمال پیش میرفت ، یک سلسله خدمات در دوره (بصیر خالد) نیز صورت گرفت . با پیروزی کامل مجاهدین در سرتاسر افغانستان و استقرار حاکمیت دولت اسلامی در کشور ، میبایست که مجاهدین مسلح ، شغنان را ترک و بمناطق اصلی خود برمیگشتند . اما برعکس، تعداد دیگری مسلح با سلاح های مختلف و (مواد مخدره) بشغنان ریختند و شغنان را بیک بندرگاه قاچاق (مواد مخدره و سلاح و مهمات و غیره) تبدیل نمودند و همزمان باذیت و آزار مردم چون : لت و کوب ، تهدید و توهین ، جریمه ، غنیمت گری و نکاح اجباری دختران خلاف میل آنها وبدون موافقه فامیل شان پرداختند. وضعیت و شرایط پیش آمده ازین هم بطرف بد تر شدن و خطر ناک تر شدن پیش میرفت . مجاهدین مربوط (نهضت اسلامی تاجکستان) که مورد حمایه مجاهدین افغانی قرار گرفته بودند ، شغنان را پایگاه نظامی ، تخته خیز برای حمله بالای

تاجکستان و عقب جبهه خود انتخاب و بفعالیت و عملیات خود بالای تاجکستان آغاز نمودند. از هرج و مرج ، اذیت و آزار ، فشار و عواقب خطر ناک بعدی (میدان جنگ شدن شغنان) مردم شغنان بستوه آمدند. اکثریت تحصیل کرده های شغنان مخصوصن جوانان که به بیهوده بودن و مضر بودن رویارویی و مخالفت و مبارزه علیه یکدیگر تا سرحد محو فزیکتی را درک و آنرا اشتباه خواندند ، مشترکن با صداقت و ایمانداري ، صرف نظر از تفاوت های سیاسی گذشته ، علیه این همه ظلم و بیدادگری (مهمانان مسلح بزور آمده) قد علم کردند. (بهرام بیک) بنمایندگی از مردم شغنان نزد مقامات مسول مراجعه نمود و بحمایه و همکاری اکثریت نخبگان شغنان مقیم کابل ، حضور استاد برهان الدین ربانی ، داد و فریاد مردم شغنان را بلند کرد ، امید میرفت تا چاره ای باندیشند و (مهمانان مسلح بزور آمده) را از شغنان بیرون بکشند. گرچه استاد و عهده امر کندک نظامی را برای بیرون راندن و جایگزینی افراد مسلح غیر مسول در شغنان را داد ، اما آنرا عملی نساخت . (بهرام بیک) با گرفتن امر کندک نظامی از (احمد شاه مسعود) جوانان شغنان را بسیج و مشترکن افراد مسلح (شامل مجاهدین افغانی و تاجکی) را در جنگ های متعدد که تلفاتی جانی از طرفین را در پی داشته ، از شغنان بیرون کشیدند. (روس ها نیز بعلت جابجایی مجاهدین مربوط (نهضت اسلامی تاجکستان) در مرز در مورد مداخله نمودند) این برای گروپ های مسلح خارج از شغنان کافی بود تا بدانند که مردم آنها را نمیخواهند ، میبایست تا شغنان را بحال خود رها میکردند. اما برخلاف ، موقعیت جغرافیایی شغنان برای قاچاق ، غنیمت گیری ، رقابت برسر کنترول منطقه ، انتقام و جبران شکست های گذشته ، گروپ های مسلح حتی مسولین درجه یک و درجه دوی لشکری و کشوری کشور را ، متوجه مینماید تا بشغنان یورش برند و آنرا تحت کنترول خویش در آورند. اینجاست که آنها در جستجوی یافتن مخالف (بهرام بیک) و یارانش میگردند. تعدادی از دوستان در کابل ، بعوض حمایه از این حرکت مردمی و اصلاح و رفع نواقص آن (بالفرض اگر میبود) بر خلاف انتظار وسیله قرار گرفتند و ببهانه ای بررسی وضعیت با گرفتن امر غند بطرف شغنان حرکت مینمایند. با رسیدن بشغنان و با مساعد شدن شرایط ، تحت قومندانی (گلاب شاه) حرکت نظامی علیه (بهرام بیک) صورت میگیرد و بدین طریق شقاق و دودسته گی ، در این حرکت و جنبش مردمی شغنان بوجود می آید . هر کدام این گروپ ها بخاطر کنترول و تصرف شغنان و ضربه زدن مخالف خود بآن گروپ های مسلح بیرون کشیده از شغنان که چندی پیش بقیمت شهادت چندین جوان صورت گرفت ، دوباره بدامان شان دست انداختند و بخاطر کشتن مردم خود ، بنوبه آنها را دعوت و حشر میکردند . اگرچه ظاهرن بهرام بیک و گروپ مربوط او ، به نجم الدین و بعداً سردار مربوط شورای نظار و گلاب شاه و گروپ اش ، وابسته

بمظفرالدین مربوط به جمعیت بودند. اما به افراد مسلح بیرون کشیده، وابسته گی ها و دیدگاه های سیاسی این دو گروه حریف در شغنان مطرح نبود، هر گروهی که از آنها بخاطر جنگ علیه مخالف خود دعوت میکرد، بمقصد دریافت غنیمت و انتقام، دعوت را می پذیرفتند. (خواننده گرامی ! بررسی یا نگاه مفصل به آن قیام مردمی که صورت گرفت، موضوع جداگانه ای بوده، بناً از شرح جزئیات، نقش و سهم افراد در پیروزی و بعدن انشقاق و پیامد های بعدی آن انصراف بعمل آمد. اما اشاره مختصر باین موضوع بدلیل آن صورت گرفت تا روشن گردد که زمینه ی شهادت و قتل جوانان منجمله (حاجی محمد) چگونه مساعد گردید).

طوریکه پیشتر تحریر یافت، گروه های مخالف بخاطر شکست رقیب و تسلط خود بر منطقه از افراد مسلح بیرونی دعوت میکردند، که چندین بار تکرار وشغنان دست بدست شد. در نوبت قومندان (دادمحمد) که بکمک افراد مسلح ذکر شده بقدرت رسید (فرهاد شاه) قومندان گروه مربوط به (گلاب شاه) بطرف چاسنود عقب نشینی مینماید. ظاهرن بخاطر مقابله و دفع تعرضات احتمالی (فرهاد شاه) پوسته امنیتی از افراد مربوط به (مولوی عبدالاول) ار غنجنخواهی در قریه شدوج در خانه (شیرین شاه دهقان) که با هزاران رنج و زحمت جدیدن آنرا اعمار نموده، جابجا میگردد. (فرهاد شاه) همراه باگروه مربوطه و بهمکاری قومندان (حکیم از تاجکستان) شب هنگام بالای پوسته متذکره حمله و از اثر فیر راکت، خانه عریق و مجموعن (5) نفر بشمول یک نفر غیر مسلح قاچاقبر بقتل میرسند و (فرهادشاه) بجای قبلی اش عقب نشینی مینماید. فردای آن شب گروه مسلح مربوط به (عبدالاول) و قومندان (داراب) یکی از قومندانان (دادمحمد) بخاطر بررسی حادثه بقریه شدوج می آیند. این سر آغاز جنایات غم انگیز درین مرحله در شدوج است. گروه مسلح مربوط بمولوی (عبدالاول) بجای بررسی واقعه، بخاطر انتقام تصمیم میگیرند که هر کسی که برای شان میسر شود باید تیرباران شوند. مردم از وضعیت پیش آمده متأثر واز ترس تیرباران شدن خود را پنهان، تا زنده بمانند. اما یکتعداد با همان حس نوع دوستی، بمحل حادثه شتافتند، تا مقتولین را از زیر دیوار های فروریخته بیرون بکشند. گروه مسلح ار غنجنخواهی بمحل حادثه میرسند بعد از توهین و تهدید بمرگ، بالای جنرال (نجیب) که ظاهرن بطرفداری آنها بمحل آمده ضربه کلاشینکوف مینمایند، او بر زمین می افتد و (عزت الله و رهدار) نیز مجروح میگرددند. جنرال (نجیب) بعنوان مرده بخانه اش انتقال، اما خوش بختانه زنده میماند. گروه مسلح تصمیم میگیرند که جوانان قریه بایدکشته شوند. بخانه پالی ها می پردازند (یوسف فرزند سلطان بیک) و (رحیم فرزند محمد نعیم) مشهور به قل محمد که محمد نعیم قبلاً توسط این افراد مسلح بعد از شکست و عقب نشینی بعنوان انتقام

در شیوه بقتل رسیده است) را دستگیر و بالای شان ضربه مینمایند. (رحیم) شهید ولی (یوسف) با وجود اصابت چندین فیر مرمی در شان اش زنده میماند. قاتلین بجستجوی جوانان ادامه میدهند، اینبار نوبت (حاجی محمد) است ، اوکه بهیچ گروه سیاسی و گروه مسلح ارتباط نداشت، بدفاع ویا علیه کسی سلاح نبرداشت ، از واقعه پیش آمده اصلن آگاهی نداشت و مصروف غریبی و دکانداری اش بود، او را دستگیر و با خود میبرند. چون قبلن میدانستند که بوت های نو دارد، واپس بخانه برگشتند، بوت هایش را غنیمت!!! میگیرند و او را در اطاق معلم (ذلف علی) حبس و به جوان پالی ادامه میدهند. پدر که نیت شوم قاتلین و جلادان را میدانست با وجود ترس از کشتن خود، اما بخاطر فرزندش بدنبال قاتلین در راه می افتد، تا مگر ضجه و گریه او رحمی در قلب قاتلین ایجاد کند تا فرزندش رابا قبول جریمه در مقابل پول که بار ها تکرار شده آزاد کنند. مگر گوش شنوایی وجود ندارد تا گریه او را بشنود. پدر بنزد قومندان(داراب) میرود تا فرزندش را که هیچ گناه و قصوری ندارد نجات دهد. اما (داراب) با استدلال اینکه آنها (ارغنجخواهی ها) قهر هستند وکسی را نمی کشند بعدن نزد آنها خواهد رفت ، در موضوع مداخله نمیکند. پدر ناامید برمیگردد، باز بمقصد رهایی فرزندش بدنبال قاتلین براه می افتد، قاتلین دو جوان دیگر(دولت نظر ولد علی بهردی) و (شناور ولد سیدمحمد) را نیز دستگیر همراه با (حاجی محمد) بمقصد کشتن در فاصله ی دور تر از قشلاق در حرکت می افتند. پدر با وجود ماندگی ، قاتلین را دنبال مینماید. فرزند بعقب رو میگرداند تا برای آخرین بار پدرش را ببیند و برایش بگوید : پدر فرزندت را بکشتن میبرند! پدر مرا ببخش ! و نواسه هایت را در آغوش بگیر! پدر تاب بیار! پدر نظاره میکند ، میبیند که فرزندش بقربان گاه برده میشود! اما نه مانند حضرت (اسمعیل) بامر خداوند و امتحان خداوندی ، بلکه برخلاف امر خداوند، بجرم جوان بودن و شاید بوت نو داشتن یا بخاطر انتقام گیری . پدر گام ها را سریع تر برمیدارد تا بقاتلین نزدیک شود و دست بدامن شان باندازد که یا فرزندش را رها نمایند ، یا او را پیشتر تیرباران کنند تا داغ فرزند را نبیند! اما بادریغ که قاتلین در فاصله 200 متری فرزندش (حاجی محمد) را تیرباران میکنند. فرزند خون آلود بر زمین می افتد . در فاصله ی 20 متری دور تر خانم (دولت نظر) خود را بالای شوهرش می اندازد و خداوند متعال را واسطه قرار میدهد که برای خدا ! شوهرم بیگناه است ! او را نکشید! اما آن قاتلین که (خدا و عدل و انصاف) را نمی شناسند، بالای (دولت نظر) نیز ضربه میکنند و در فاصله دورتر (شناور) را نیز بگلوله میندند. بدین ترتیب سه جوان، با صدها امید و آرزو، خون آلود بر زمین می افتند و جان بحق می سپارند. قاتلین بقشلاق بر میگردند تا بجوان کشی خود ادامه دهند. درین زمان یکی از سربازان (فرهاد شاه) بنام(یوسف علی خان فرزنداعظم خان

بهشاری) که در حمله شب بالای پوسته مجروح گردید و نتوانست خود را از منطقه بیرون بکشد، از لب دریا دستگیر و داستان حمله بالای (ارغنجخواهی ها) را با جزئیات آن بیان میدارد که این حمله کار قومندان (فرهاد شاه) و گروهی مربوط باو بوده و مردم قریه شذوج از حادثه آگاهی ندارند. بدون بررسی و تثبیت درجه و نقش این جوان در واقعه اتفاق افتاده، مورد لت و کوب شدید قرار میگیرد و جان میسپارد. اگرچه قاتلین میدانستند که حمله بالای پوسته کار اهالی قریه نمیباشد. ولی بهانه این و با انگیزه های مختلف چون: ندادن جنس یا پول که آنها مطالبه میکردند، تاخیر یا پیشانی ترشی در نان آوردن جبری به پوسته، مخالفت و مقاومت در ازدواج های اجباری اقارب (گفته میشود، انگیزه قتل) (دولت نظر) بعنوان ماما و (شناور) بعنوان کاکا مخالفت بازدواج اجباری خواهر زاده و برادرزاده شان بوده) تصمیم بکشتن افراد مورد نظر را اتخاذ کردند، زیرا آدم کشی جزء سرشت و آسان ترین عکس العمل قاتلین تبدیل شده بود. ولی دشواری خانه پالی در زمستان سرد و دستگیر شدن سرباز مجروح و اعتراف آن، بهانه ی را برای کشتن جوانان قریه باقی نمی گذارد، بناً جوان پالی و جوان کشی قریه توقف مینماید. اما در مجموع بشمول آن جوان مربوط به (فرهاد شاه) با تأسف (5) نفر شهید و (4) نفر شدید زخمی را برادران مجاهد (ارغنجخواهی) ما از طرف خود بمردم تحفه! میگذارند.

دریغا! که بی تو بسی روزگار
بروید گل و بشکفد نوبهار

بتو ای برادر ارغنجخواهی و ...!

ما از کشته شدن هر برادر ارغنجخواهی، بهارکی، فیض آبادی و... که در شغنان در دوره های مختلف از جنگ ها با هر قصد و نیتی که آمدند و صورت گرفته، متأثر هستیم درد و اندوه پدران و مادران که فرزندان خود را، خواهران و برادران که برادران خود را و فرزندان که پدران خود را از دست داده اند، احساس میکنیم و خود را شریک غم و اندوه آنها میدانیم. اما میدانید! اجداد و نیاکان مان، فارغ از هرگونه دشمنی، در کنار هم زندگی کردند. هیچ شغنانی بخاطر چور و چپاول، قتل و غارت بهیچ منطقه و قریه ای تعرض و تجاوز نکرده و نخواهد کرد. اما یکتعداد از شما آنهم بعد از پیروزی جهاد، بشغنان ریختید، بجای آوردن پیام پیروزی جهاد که همانا تأمین صلح و امنیت، اخوت و برادری و دفاع از مال و جان است، با سلاح و پودر آمدید. امنیت نسبی را برهم زدید، مال و دارایی مردم را باشکال مختلف ربودید و خون های ناحق ریختید. و اینکه بعد ها باسناد دعوت یک گروه، بخاطر بقدرت رساندن آن و نابودی سازی گروه دیگر بمنطقه آمدید، عذر موجه پنداشته نمیشود. زیرا اگر آن گروه ها زمینه ساز این همه بدبختی ها مخصوصاً قتل ها اند، شما

عاملین آن هستید. روس ها در کشور ما جنایات کردند و خون های ناحق ریختند. گفته میشود ، هنگامیکه آخرین قطعه نظامی آنها یکاوانگ سالنگ را ترک میگفت ، خانه های اهالی را بتوپ ها بستند، تعداد زیاد مرد و زن ، پیر و جوان و اطفال بی گناه را کشتند. شما در قریه شدوج بیهانه ی قتل(4) مجاهد که بخاطر کشتن آمده بودند ولی خود کشته شدند.(4) جوان بیگناه را کشتید و (4) جوان بیگناه دیگر را طوری شدید مجروح ساختید که زنده ماندن شان متصور نبود. طالبان در آغاز سال نو در هتل سرینای کابل (9) نفر بیگناه را در وقت نان خوردن کشتند و بفامیل های شان تحفه ای نوروزی! دادند. چه تفاوت وجود دارد بین عمل (کشتار) روس ها در یکاوانگ سالنگ ، عمل شما در قریه شدوج و عمل طالبان در هتل سرینای کابل؟

اما بتو ای نسل جوان امروز و نسل های آینده شغنان !

من ضمن شریک سازی غم و اندوه خود با شما که نمونه ای از داستان های غم انگیز، ناگفته ها است . از اشتباهات دوستان خود و دوستان پدر و برادران تان که در گذشته ی نچندان دور اتفاق افتید، مختصرن بطور اشاره گونه بیان داشتم که : بعد از حرکت مشترک و بیرون راندن افراد مسلح از شغنان ، خود در دو گروه مخالف ، رقیب و حریف تقسیم گردیده و مسلحانه در برابر همدیگر قرار گرفتند، در لشکرکشی ها ، بنوبه علیه یکدیگر از همان گروه های مسلح بیرونی ، بخاطر بقدرت رسیدن گروه خود و نابود سازی گروه مخالف کمک خواستند و بدین شکل زمینه کشتن خود و دیگران را فراهم نمودند، در نتیجه در حدود (80) نفر از بهترین فرزندان شغنان شهید گردیدند که اکثریت مطلق آن مربوط بدوره های رقابت ها و کشمکش های گروهی است. اینرا بدان جهت تکرارن نوشتم و شما را مخاطب قرار دادم ، تا آگاه شوید که در گذشته ها چه اشتباهاتی رخ داده است ، تا از تکرار اشتباهات جلوگیری کنید. زیرا گفته اند که : اگر قوم یا ملتی که تاریخ خود را نداند و با اشتباهات تاریخی اش پی نبرد ، آنهمه اشتباهات تکرار خواهند شد. و نیز گفته اند که اگر خطا یا غلطی یکبار رخ دهد اشتباه است و اگر تکرار شود خیانت و جنایت است. انتظار نکشید که فردا باتهام جوان یا پیر یا حریف و مخالف یا بنام دیگر کشته شوید! یا برای کشتن دیگران سلاح بردارید! پراگنده نباشید، در اتحاد و وحدت تان که راز بقا و ضامن ترقی و پیشرفت شما است بکوشید . بر اختلافات که طبعی است ولی حتمی نیست ، نه بشیوه دیگر، بلکه از طریق منطق غلبه نمایید و بهتر بودن خود را از طریق عمل نیکو باثبات رسانید.!